## جلسه 102-454

**یک‌شنبه - 24/01/۹9**

**أعوذ باللّه من الشیطان الرجیم بسم اللّه الرحمن الرحیم الحمد للّه ربّ العالمین و صلّی اللّه علی سیّدنا محمّد و آله الطاهرین سیّما بقیّة اللّه في الأرضین و اللعن علی أعدائهم أجمعین.**

بحث در جواز سجود بر قیر و زفت بود.

مشهور گفتند سجده بر آن جایز نیست. برخی مثل آقای سیستانی احتیاط واجب کردند. در تعلیقه عروه فرموده‌اند و اما القیر و الزفت ففیهما اشکال و لکن یقدمان علی غیرهما مع فقد ما تقدم علی الاقرب.

عرض کردیم مقتضای قاعده جواز سجود بر قیر و زفت است چون نه عنوان ارض بر آن صادق است نه عنوان نبات الارض و لکن برخی از روایات تجویز کرده سجود بر قیر را. سه روایت صحیحه از معاویة بن عمار داریم که مفادش جواز سجود بر قیر است که صاحب وسائل در جلد 5 صفحه 354 نقل کرده. و همین‌طور در صحیحه منصور بن حازم هم آمده است که ان القیر من نبات الارض. روایتی هم از ابراهیم بن میمون است که می‌‌گوید به امام صادق علیه السلام عرض کردم نسجد علی ما فی السفینة و علی القیر قال لابأس. البته این روایت که در وسائل جلد 5 صفحه 355 نقل کرده، سندش اشکال دارد بخاطر این‌که ابراهیم بن میمون توثیق ندارد. هر چند سند صدوق به ابراهیم بن میمون معتبر است و لو سند شیخ به او ضعیف است بخاطر این‌که مشتمل بر عیینه بیاع القصب است.

بهرحال مجموع این روایات دلالت می‌‌کرد بر جواز سجود بر قیر که عمده این‌ها هم صحیح السند بودند.

در مقابل دو روایت داریم که دال بر عدم جواز سجود بر قیر است. یکی صحیحه زراره است عن ابی جعفر علیه السلام قال قلت له اسجد علی الزفت یعنی القیر فقال لا و لا علی الثوب الکرسف و لا علی الصوف و لا علی شیء من الحیوان و لا علی طعام و لا علی شیء من ثمار الارض و لا علی شیء من الریاش. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 346. ریاش که در ذیل روایت نهی شده از سجود بر او حالا یا به معنای لباس‌های فاخر است یا جمع ریش به معنای پر است. بهرحال صدر روایت نهی کرد از سجود بر قیر.

روایت دوم روایت تهذیب است به اسنادش از احمد بن محمد علی علی بن اسماعیل سندی از محمد بن عمرو بن سعید از امام رضا علیه السلام که فرمود لاتسجد علی القیر و لا علی القفر و لا علی الساروج که ساروج را به معنای نوره گرفتند. این روایت که در وسائل جلد 5 صفحه 352 نقل شده سندش ضعیف است بخاطر علی بن اسماعیل سندی که توثیق ندارد. مگر آنچه که کشی از نصر بن سباح نقل کرده که او توثیق کرده علی بن اسماعیل سندی را و لکن خود نصر بن سباح مجهول است و اعتباری به آن نیست.

پس عمده صحیحه زراره است که معارضه می‌‌کند با آن روایات صحیحه داله بر جواز سجود بر قیر. بین این دو طائفه تعارض است.

برخی طائفه مجوزه را حمل کردند بر مورد ضرورت یا مورد تقیه.

می‌دانید این جمع، جمع تبرعی است و حمل خطاب جواز به قول مطلق بر فرض ضرورت یا تقیه حمل عرفی نیست.

جمع دیگری که مطرح می‌‌شود این است که ما بیاییم صحیحه زراره را حمل کنیم بر کراهت به صراحت روایات طائفه اول که مجوز سجود بر قیر بودند.

مرحوم آقای خوئی فرموده ما این جمع را قبول نداریم. چرا؟ برای این‌که اگر یک خطابی نهی می‌‌کرد از یک فعل که ظاهر در حرمت بود، خطاب دیگری نص در جواز بود، ما آن نهی را به قرینه این روایت نص در جواز، حمل بر کراهت می‌‌کردیم. اما در مانحن‌فیه روایات طائفه اولی صریح در جواز سجود بر قیر است می‌‌گوید لابأس بالسجود علی القیر، صحیحه زراره هم که نهی می‌‌کند از سجود بر قیر‌، این درست است که لسانش لسان نهی است و ممکن است کسی بگوید ظاهر در حرمت است و ما به قرینه روایات نص در جواز سجود بر قیر از ظهور نهی در حرمت رفع ید می‌‌کنیم و لکن در مانحن‌فیه قرینه داریم که این را نص در حرمت می‌‌کند و آن قرینه این است که عطف شده بر نهی از سجود بر قیر سایر چیزهایی که مسلم سجود بر آن جایز نیست. در صحیحه زراره تعبیر این است که فرمود:‌ قلت له اسجد علی الزفت یعنی القیر قال لا و لا علی الثوب الکرسف و لا علی الصوف و لا علی شیء من الحیوان و لا علی طعام و لا علی شیء من ثمار الارض و لا علی شیء من الریاش. عطف شد بر نهی از سجود بر قیر مواردی که یقینا سجود بر آن حرام است. این نهی ار نمی‌شود حمل بر کراهت کرد. و لذا این دو طائفه تعارض بین‌شان مستقر است.

بعد مرحوم آقای خوئی فرموده است: ممکن است کسی بگوید ما از روایات طائفه اول که مجوز سجود بر قیر بودند باید رفع ید کنیم و عمل کنیم به صحیحه زراره چون مشهور از آن اعراض کردند و اعراض مشهور مسقط آن‌ها است از حجیت. تعبیر معروفی هست که کلما ازداد السنة قوة ازداد بالاعراض وهنا. و لکن این مطلب درست نیست. چند روایت بود در طائفه مجوزه که هم دلالت‌شان صریح بود و هم احتمال این‌که هیچ‌کدام از امام صادر نشده باشد، احتمالش موهوم بود. و لذا این اعراض مشهور اعراض از سند نبوده کما این‌که اعراض از دلالت هم نبود؛ بلکه ممکن است بعد از تعارض با صحیحه زراره یا رجوع کردند به مرجحیت مخالفت عامه که مرجح صحیحه زراره است که نهی می‌‌کند از سجود بر قیر و یا بعد از تعارض و تساقط رجوع کردند به عام فوقانی که لاتسجد الا علی الارض او ما نبت من الارض و این اعراض اجتهادی اعتباری ندارد.

بعد مرحوم آقای خوئی فرموده: ما خودمان حساب می‌‌کنیم ببینیم تعارض بین صحیحه زراره و آن روایات طائفه مجوزه مستحکم است و آن روایات مجوزه موافق عامه است و صحیحه زراره مخالف عامه است، ‌صحیحه زراره را مقدم می‌‌کنیم، ‌ما خالف العامة ففیه الرشاد. علاوه بر این‌که صحیحه زراره موافق عمومات است، ما وافق السنة فیؤخذ به شامل این صحیحه زراره می‌‌شود. عمومات سنت آن اخباری بودند که منع می‌‌کردند از سجود مگر بر زمین یا بر آنچه که از زمین روییده است و قیر نه جزء زمین است نه جزء روییدنی‌های از زمین. اگر هم مرجحی در بین نباشد بعد از تعارض و تساقط مرجع ما می‌‌شود آن عام فوقانی که لاتسجد الا علی الارض او ما نبت من الارض.

و لذا آقای خوئی فرمودند اقوی این است که سجود بر قیر و زفت جایز نیست همان‌طور که مشهور گفتند بلکه از کسی خلاف این نقل نشده.

عمده اشکالی که به مرحوم آقای خوئی ممکن است گرفته بشود و بر اساس او آقای سیستانی احتیاط واجب کردند فتوی ندادند به عدم جواز سجود بر قیر و زفت شاید این باشد که آن صحیحه زراره که نهی کرد از سجود بر قیر و بعد عطف کرد بر آن چیزهایی که سجود بر آن قطعا جایز نیست، چه اشکالی دارد ما نسبت به نهی از سجود بر قیر بگوییم قرینه بر ترخیص داریم، ‌نسبت به نهی از سجود بر چیزهای دیگر که در صحیحه زراره مطرح شده نه تنها دلیل بر ترخیص داریم بلکه احتمال ترخیص هم نمی‌دهیم. مثل اغتسل للجمعة و الجنابة، راجع به غسل جنابت یقینا ترخیص در ترک نداریم اما دلیل نمی‌شود که اگر یک دلیلی آمد گفت غسل جمعه واجب نیست از ظهور اغتسل للجمعة رفع ید نکنیم و حمل بر استحباب نکنیم آن را. و لذا به نظر می‌اید که حق با آقای سیستانی است که ما هم در سجود بر قیر و زفت فتوی ندهیم به حرمت سجود، احتیاط واجب بکنیم.

از این بحث بگذریم.

صاحب عروه در ادامه بحث فرموده و کذا ما خرج عن اسم النبات کالرماد و الفحم و نحوهما. جایز نیست سجود بر چیزی که دیگر به آن نبات الارض نمی‌گویند مثل خاکستر، ‌رماد، ‌یا زغال فحم و لو اصل‌شان از چوب است که مصداق نبات الارض است و لکن تبدیل شده چوب به زغال یا به خاکستر و دیگر عرفا به آن ما انبتته الارض نمی‌گویند و لذا مشمول عموم نهی از سجود است بر چیزی که نه جزء زمین است نه جزء نبات ارض است.

مرحوم آقای خوئی فرمودند: این مطلب را ما در مورد رماد قبول داریم که استحاله در آن رخ داده. در مورد فحم استحاله را قبول نداریم ولی با صاحب عروه موافقیم که سجده بر زغال هم جایز نیست و لذا تقریب عدم جواز سجود بر رماد خاکستر با تقریب عدم جواز سجود بر فحم زغال فرق می‌‌کند. بیان آقای خوئی این است، فرمودند در بحث استحاله متنجس مطرح شد که اگر چوب متنجس تبدیل بشود به خاکستر این استحاله است، عرفا یک وجود دیگری است‌، صورت نوعیه‌اش عوض شده و لذا نمی‌گویند این خاکستر قبلا نجس بود می‌‌گویند این خاکستر قبلا چوب بود و چوب نجس بود. شبیه این‌که کلب استحاله بشود به ملح. در این‌جا هم وقتی که چوب تبدیل شده به خاکستر از باب استحاله دیگر سجده بر خاکستر جایز نیست چون این یک موجود آخری است. دیگر مصداق نبات الارض نیست. اما در مورد این‌که چوب زغال بشود در بحث استحاله صاحب عروه فرمود در تحقق استحاله به صیرورت خشب فحما تامل، و فی صدق الاستحالة علی صیرورة الخشب فحما تامل. عروه وثقی محشی جلد 1 صفحه 258. و در آن‌جا مرحوم آقای خوئی فرمود الظاهر عدم تحقق الاستحالة فیه. اگر چوب تبدیل به زغال بشود عرفا این یک وجود مغایر با چوب نیست، تبدل حالات است. و لذا اگر چوب نجس زغال بشود نجاستش باقی است. تبدل ذات در او نشده تبدل وصف است، ‌زغال چوب سوخته است. حالات چوب عوض شده و لذا اگر چوب نجس باشد و زغال بشود نجاستش باقی است.

 اما در بحث سجود آقای خوئی فرمودند ما قبول می‌‌کنیم که سجده بر زغال جایز نیست. چرا؟‌ برای این‌که درست است که استحاله نشده چوب وقتی که زغال می‌‌شود و لکن دیگر زغال مصداق نبات الارض نیست. ذات خشب باقی است و لکن دیگر متصف به نبات الارض نیست و لذا سجده بر آن جایز نخواهد بود. این محصل فرمایش آقای خوئی است.

آقای سیستانی در حاشیه عروه فرموده‌اند در مورد زغال احتیاط مستحب این است که سجده بر زغال نشود و الاظهر جواز السجود علیه. انصافا این هم حاشیه مناسبی است. برای این‌که وقتی که چوب عرفا بعد از زغل شدن ذاتش باقی است پس مصداق ما انبتته الارض است. چوب سوخته از زمین روییده، وقتی ذاتش فرق نکرده و استحاله در موردش پیش نیامده چرا مصداق ما انبتته الارض نباشد. شمای آقای خوئی در گچ پخته می‌‌فرماییدبه صرف پخته شدن از عنوان جزء الارض خارج نمی‌شود یا آهک پخته از عنوان جزء الارض خارج نمی‌شود هنوز هم می‌‌گویند سجد علی الارض اشکالی ندارد این گچ بعد از پخته شدن هم باز عنوان زمین بر او صادق است و همین‌طور آجر پخته می‌‌شود و لکن تراب مطبوخ است. چه فرق می‌‌کند آن‌جا شما می‌‌فرمایید آجر تراب مطبوخ است با طبخ از صدق زمین خارج نشده، این‌جا هم زغال خشب محروق است چرا از صدق نبات الارض خارج بشود. و لذا به نظر ما همان‌طور که آقای سیستانی در حاشیه عروه فرمودند اظهر جواز سجود بر زغال است. با خاکستر فرق می‌‌کند. خاکستر استحاله می‌‌شود چوب وقتی خاکستر شد استحاله شده اصلا وجود آخری دارد و لذا نمی‌گویند این خاکستر نجس بود می‌‌گویند این خاکستر قبلا چوب بود و چوب نجس بود.

## مسأله 1: سجده بر خزف و مانند آن

کلام واقع می‌‌شود در مسأله 1 که صاحب عروه فرموده‌اند لایجوز السجود فی حال الاختیار علی الخزف و الآجر و النورة و الجص المطبوخین و قبل الطبخ لابأس به. جایز نیست در حال اختیار سجده کردن بر آجر که پخته است یا خزف سفال که آن هم پخته است و همین‌طور نوره و گچ پخته اما نوره و گچ قبل از پخته شدن که سنگ است سجده بر آن اشکال ندارد.

روشن شد به نظر ما بعد از پخته شدن هم سجده اشکال ندارد، کما این‌که سجده بر آجر که خاک پخته است یا خزف که خاک پخته است اشکال ندارد چون از عنوان ارض خارج نمی‌شود هنوز هم مصداق ارض است و داخل می‌‌شود در جواز سجود علی الارض.

## مسأله 2: سجده بر بلور

مسأله 2 لایجوز السجود علی البلور و الزجاج. صاحب عروه فرموده جایز نیست سجود بر بلور و شیشه.

مطلب، ‌مطلب درستی است. و لو اصل بلور و شیشه از اجزاء زمین گرفته شده و لکن استحاله شده و الان صورت نوعیه جدیدی پیدا کرده که دیگر نه مصداق ارض است نه مصداق ما انبتته الارض. مؤید این مطلب در مورد شیشه روایتی است که محمد بن الحسین ابن ابی الخطاب می‌‌گوید ان بعض اصحابنا کتب الی ابی الحسن الماضی علیه السلام یسأله عن الصلاة علی الزجاج قال فلما نفذ کتابی الیه تفکرت و قلت هو مما انبتت الارض و ما کان لی ان اسأله عنه بعض اصحاب ما نامه نوشت به امام هادی علیه السلام راجع به نماز بر شیشه سؤال کرد، بعد گفت وقتی نامه را نوشتم با خودم فکر کردم که شیشه جزء نبات الارض است برای چی سؤال کردم؟ معلوم است که جایز است سجده بر آن. قال فکتب الیّ، می‌‌گوید بعد امام به من نامه نوشت لاتسجد علی الزجاج و ان حدثتک نفسک انه مما انبتت الارض و لکنه من الملح و الرمل. و لو در ذهنت آمده که این مصداق ما انبتت الارض است و لکن سجده نکن بر شیشه چون اصل شیشه از نمک و رمل است، و هما ممسوخان، یعنی بعد استحاله شده شده شیشه و لذا سجده بر آن نکن. وسائل الشیعة جلد 5 صفحه 360.

این روایت را ما به عنوان مؤید ذکر کردیم چون آن بعص اصحاب مشخص نیست کی بوده و لذا مجهول است و به عنوان مؤید استدلال به این روایت اشکال ندارد.

و الحمد لله رب العالمین.